مقاله

عنایت الله رضا

چرا نام اران از میان رفت؟

مورخان عهد باستان و سده‌های میانه از وجود اقوام متعدد در سرزمین اران یاد کرده‌اند. استرابون از وجود بیست‌وشش قوم و طایفه در آلبانیای قفقاز (اران) خبر داده‌است که «به زبانها و گویشهای مختلف سخن می‌گفتند و هر یک فرمانروای خاص خود را داشتند[1]». این کثرت قومی نه‌تنها در روزگار باستان، بلکه در عهد اسلامی نیز باقی بود. ابن‌حوقل که مدتی در سرزمین قفقاز اقامت داشته، در مورد ساکنان «کوه قبق (قفقاز)» چنین نوشته‌است:

«این کوهی بس بزرگ است و گویند مردم آنجا به سیصد و اند زبان تکلم می‌کنند و من این را نمی‌پذیرفتم تا آن که کوه سبلان واقع در اردبیل را که قرای متعدد دارد، دیدم که هر قریه‌ای به یک زبان خاص جز فارسی و آذری سخن می‌گفتند»[2].

وی در ادامهٔ مطلب می‌نویسد:

«زبان مردم برذعه، ارانی است و کوه معروف به قبق (قفقاز) که در پیش از آن گفتگو کردیم، از آن ایشان است و در پیرامون آن کافرانی به زبانهای گوناگون سخن می‌گویند»[3].

ما از وجود اقوامی چون میک (موخوی) (Mukhoy)؛ گِل (گیلان)؛ اوتی (Uti)؛ (اودین

1. "*The Geography of Strabo*", London, 1984, XI, 4,6.

۲. ابن‌حوقل، "صورة‌الارض". ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۵، ص ۹۴.

۳. همان، ص ۹۶.

(Udin)؛ گرگر (Gargar)؛ سیلوی (Silvi)؛ لوپنی (Lupeni)؛ دیدور (Didor)؛ سودی (Sodi)؛ گاردمان (Gardman)؛ تساودیات (Tsavdiat)؛ ایسوند (Isond)؛ اُلوند (Olond)؛ پوخ (Pokh)؛ تاواسپار (Tavaspar)؛ خچمتاک (Khechmatak)؛ ایژماخ (Ijmakh)؛ گات (Gat)؛ گلوآر (Gluar)؛ گوگر (Gogar)؛ شیچب (Shichb)؛ بلاسیچ (Balasich)؛ یگرسوان (Egersevan)؛ تات، لاهیج، تالشی و کرد که شمار آنان به بیست‌وچهار می‌رسد، خبر داریم.

بدیهی است وجود تفاوتهای قومی و زبانهای مختلف، یکی از عوامل عمده‌ای بود که مانع از وحدت مردم آن سرزمین در زیر لوای دولتی واحد می‌شد. زیرا دولتهایی که در آن سرزمین پدید آمدند، فاقد قدرت لازم در راه وحدت مردم آن منطقه بودند. این دولتها، یا تابع دولت ارمنستان، یا تابع رومیان در عهد اشکانیان، گاه تابع امپراتوری روم‌شرقی و در عهد ساسانیان تابع دولت ایران بودند. در دوران حاکمیت عرب نیز با حملات پی‌درپی از سوی خزران و دیگر بیگانگان مواجه می‌شدند و درنتیجه نتوانستند به ایجاد حکومتی مستقل و پایدار دست یابند. بعدها هجوم ترکان و مغولان نیز مزید بر علت شد و متعاقب آن، جنگهای دو دولت ایران و عثمانی زمینه‌ای برای وحدت قومی مردم آن سرزمین پدید نیاورد. همین امر موجب گردید که نام «اران» نتواند برای مدتی دراز تمامی منطقهٔ مورد نظر ما را در برگیرد. وجود اختلافهای زبانی و قومی نیز انجام این مهم را دشوارتر می‌کرد. فرمانروایان محلی، هر یک در محدودهٔ خاص خویش حکومت داشتند؛ چنان که عنوانهای این فرمانروایان در آثار مؤلفان اسلامی، چون ابن‌خردادبه[1] و مسعودی[2] با تفاوتهایی آمده است.

بجز شاهان و فرمانروایان محلی کوچک، تنها در دوره‌هایی کوتاه به دولتهای بالنسبه بادوام چون ارانشاهان و شروانشاهان برمی‌خوریم؛ ولی چنان که اشاره شد، این دولتها اغلب با یکدیگر درگیر اختلاف و پیکار بودند. همین وضع مانعی بزرگ برای ایجاد وحدت قومی و پدیدآوردن دولتی مستقل بود. از این‌رو نام اران که تا عهد مغول به شکل صوری باقی مانده بود،

---

۱. ابن‌خردادبه، عبیدالله‌بن عبدالله. "المسالک و الممالک". به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹ م، ص ۱۲۴.

۲. مسعودی، علی‌بن حسین. "*مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر*". ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۷۵-۱۷۴.

رفته‌رفته از میان رفت و دستخوش فراموشی گردید.

در سالهای ۸۶۱ ـ۱۰۲۷ میلادی مزیدیان که از قبایل عرب بودند، بر شروان حکومت داشتند. محمدبن یزید که پیش از آن بر شماخی حکومت داشت، توانست بخشی از اراضی همجوار را به زیر سلطهٔ خود آورد. درنتیجه سراسر سرزمین زیر فرمان وی شروان نامیده شد، حال آن که پیش از آن شروان، سرزمین کوچکی بیش نبود. فرمانروایان این دودمان که بیگانه و از قبایل عرب بودند، خود را شروانشاه می‌نامیدند. در عهد این خاندان، قَبَلَهْ (کَبَلَکْ) نیز که منطقه‌ای ملک‌نشین بود و اشراف محلی بر آن حکومت داشتند، تابع حکومت شروان شد. شکه (شکی) (Shaki) نیز به تابعیت شروانشاهان درآمد. در سدهٔ یازدهم میلادی (پنجم هجری)، سالاریان که از فرمانروایان گیلان بودند، شروان و دربند را به تصرف آوردند. نخستین فرمانروای این منطقه مرزبان‌بن محمد بود[1]. در این قرن خزران و سپس شدّادیان بر شروان حکومت یافتند.

چنان که ملاحظه می‌شود، طی این سده‌ها دولتی محلی نتوانست زمام امور شروان را در دست گیرد. پس از آن نیز ترکان به اران و شروان درآمدند. فرمانروایان شروان به منظور جلوگیری از نفوذ ترکان با داوید چهارم (David IV)، فرمانروای گرجستان (۱۰۸۹ـ ۱۱۲۵میلادی)، متحد شدند، ولی این اتحاد برای فرمانروایان شروان نتیجهٔ دلخواه را به بار نیاورد. سلطان‌محمد سلجوقی (۱۱۱۸ـ ۱۱۳۱ میلادی / ۵۱۱ـ ۵۲۵ هجری)، به شروان حمله برد و شماخی را به تصرف آورد. گرچه منوچهر دوم با بهره‌گیری از یاری گرجیان، طریق مقاومت در پیش گرفت، ولی تلاشهای او نتیجهٔ دلخواه به بار نیاورد. سرانجام اتابکان ایلدگز بر سرزمین اران و شروان مسلط شدند[2].

چندی بعد، مغولان در سال ۶۱۶ هجری (۱۲۲۰ میلادی) به سرزمین اران و شروان حمله بردند و آن را مورد تاراج قرار دادند. مهاجمان در مناطق بیلقان، گنجه، نخجوان، شماخی و دیگر نواحی اران و شروان، دست به غارت و کشتار زدند و چه‌بسا نواحی که دستخوش ویرانی شدند. رشیدالدین فضل‌الله در شرح ماجرای اطاعت فرمانروایان فارس و روم از حکام آن

---

1. "*Istoriia Azerbaijana...*", T.1, Baku, 1958, p. 128-130.

2. "*Ibid*", p. 141-142.

مناطق، عزالدین، رکن‌الدین و اتابک سعد، فرزند اتابک مظفرالدین نام برده‌است، ولی در مورد اران و شروان، تنها به ذکر عناوین ملوک، صدور و اعیان بسنده کرده و نامی از آنان نبرده‌است[۱]. این خود نموداری است از اوضاع اران و شروان در آن روزگار. چنان که رشیدالدین اشاره کرده‌است، هلاکو نوادهٔ چنگیز، پس از تصرف اران، آن سرزمین را به فرزند خود یشموت واگذارد[۲]. در حدود سال ۶۸۱ هجری (۱۲۸۲ میلادی) احمد، پسر هفتم هلاکو بر اران و شروان حکومت داشت[۳]. در روزگار ارغون، کیخاتو و پیش از آن، اران زمستانگاه فرمانروایان مغول، و کوههای شروان و لکزستان شکارگاه آنان بود[۴]. پس از مغولان، اران مدتی در اختیار دولت چوپانیان و جلایریان بود. در نیمهٔ دوم سدهٔ چهاردهم میلادی (هشتم هجری)، هوشنگ آخرین فرمانروای شروان که از دودمان کسرانیان بود، تابعیت جلایریان را گردن نهاد. در سال ۱۳۸۲ میلادی (۷۸۳ هجری) ملوک و اشراف شروان بر هوشنگ شوریدند. هوشنگ در این ماجرا کشته شد و دولت کسرانیان منقرض گردید[۵]. اشراف شروان، ابراهیم را که از ملاکان بزرگ شکه (شکی) بود، به حکومت شروان برگزیدند. در اواخر سدهٔ چهاردهم میلادی (هشتم هجری) تیمور گورکانی و توختامیش به سرزمین اران و شروان حمله کردند[۶]. ابراهیم با تیمور و توختامیش از در گفتگو درآمد. درنتیجه شروان از حملهٔ انتقام‌جویانهٔ تیمور در امان ماند. در سال ۸۰۰ هجری، ابراهیم موافقت تیمور را برای ادامهٔ حاکمیت خود بر شکی جلب نمود.[۷] در سال ۸۱۴ هجری (۱۴۱۲ میلادی) قرایوسف قراقویونلو با لشکریان خود از رود کورا (کر) گذشت، سپاه ابراهیم را در هم شکست و ضمن کشتاری مهیب، شروان را از سکنه تهی کرد[۸]. در عهد صفویان نیز شروانشاه خلیل‌الله با شیخ‌جنید به جنگ پرداخت و کشته شد. پس از شیخ‌جنید،

---

۱. رشیدالدین فضل‌الله. "*جامع‌التواریخ*". به کوشش عبدالکریم علی‌اوغلی، علی‌زاده، ج ۳، باکو، ۱۹۵۷، ص ۲۵-۲۶.

۲. همان. ص ۹۱، ۱۰۰.

۳. همان. ص ۱۷۳-۱۷۴.

۴. همان. ج ۳، ص ۳۴۴.

5. "*Istoriia Azerbaijana...*", T.1. Baku, 1958, p. 193.

6. *Ibid*, p. 197, 198.

7. *Ibid*, p. 200.

8. *Ibid*, p. 203-204.

فرزندش شیخ‌حیدر اران و شروان را به تصرف آورد. فرخ یسار که عنوان شروانشاه داشت، از یعقوب آق‌قویونلو یاری خواست. پس از شیخ‌حیدر، شاه‌اسماعیل صفوی در سال ۹۰۵ هجری به اران و شروان حمله کرد. فرخ یسار که در شماخی بود، یارای مقاومت نیافت و به قَبَلَهْ (کَبَلَکْ) گریخت و یک‌چند در شهر شروان اقامت گزید. قزلباش‌ها جایگاه او را مورد حمله قرار دادند. فرخ یسار در این پیکار کشته شد. در بهار سال بعد، شاه‌اسماعیل به باکو رفت و مدتی قلعهٔ آن شهر را در محاصره گرفت و سرانجام آن را به تصرف آورد[1].

از این پس کمتر به نام اران برمی‌خوریم. در عهد شاه تهماسب اول، در شرح مربوط به دریافت مالیاتهای معوقه، شرف‌الدین بدلیسی از شروان و اران یاد کرده است[2].

در سال ۱۱۵۰ هجری (۱۷۳۸ میلادی) در نواحی قراباغ، شکه (شکی)، شروان و بیلقان قیامهایی علیه حکومت نادرشاه افشار روی داد که در رأس آنها صفی‌میرزا قرار داشت. قیام در سال ۱۱۵۵ هجری (۱۷۴۳ میلادی) از سوی سپاهیان نادر سرکوب گردید و صفی‌میرزا کشته شد:

در این زمان سرزمینهای اران و شروان وضعی آشفته و ازهم‌گسسته داشتند. به عنوان نمونه در شکه (شکی) یکی از اشراف به نام حاجی چلبی‌قربان، مردم را به قیام علیه حکومت نادر دعوت کرد. در رأس حکومت شکه، شخصی به نام ملک‌نجف قرار داشت که از گروه قزلباشها بود[3]. قیام مذکور به شکست انجامید و ثمری به بار نیاورد.

دربارهٔ نام اران باید افزود که از اواخر سدهٔ هشتم و اوایل سدهٔ نهم هجری، کمتر به نام اران برمی‌خوریم. تنها در نوشته‌هایی که از شروان یاد شده، گاه نام اران آمده‌است. احمد کسروی دربارهٔ نام اران می‌نویسد: «تا قرنهای هفتم و هشتم هجری، این نام (اران) به روی آنجا معروف بوده، از آن پس کم‌کم روی به ناپدیدی گذارده‌است. حمدالله مستوفی در قرن هشتم تنها میان دو رود ارس و کر را اران خوانده، آن سوی رود کر راکه بخشی از اران می‌باشد، به نام شروان جداگانه

---

1. *Ibid*, p. 225-226.

۲. بدلیسی، شرف‌الدین. "*تاریخ مفصل کردستان*". به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۳۴۳، ص ۲۵۱-۲۵۲.

3. *Istoriia Azerbaijana...*, T.1, p. 330, 331.

می‌شمارد. در لشکرکشیهای امیرتیمور و داستان ترکمانان آق‌قوینلو و قره‌قوینلو، درکتابها به نام اران برنمی‌خوریم، مگر آنجا که قره‌باغ را یاد نموده، «قره‌باغ اران» می‌خوانندش. در زمان صفویان، اسکندربیگ ترکمان در دو سه جا نام (اران) را برده، همچون مستوفی آن را جز از شروان می‌داند»[1].

با آن‌چه از نظر خوانندگان گذشت، به سهولت می‌توان دریافت که مردم منطقهٔ اران قدیم یا (آلبانیای قفقاز) از اقوام متعددی تشکیل شده‌بودند. اوضاع و احوال خاص جغرافیایی و تاریخی مانع از آن شد که این اقوام بتوانند در دولت واحدی تشکّل یابند. همین عدم‌تشکّل و جدایی که بنابه نوشته‌های مورخان و جغرافی‌نگاران عهد باستان از آغاز نیز وجود داشت، موجب گردید که در سدهٔ دوازدهم هجری (هجدهم میلادی) در سرزمینهای اران و شروان قدیم، چندین دولت مجزا از یکدیگر پدید آید. هر یک از این دولتها دارای مرز و محدودهٔ خاص خود و اوضاع سیاسی و اقتصادی ویژه‌ای بوده‌اند. سدهٔ دوازدهم هجری در منطقهٔ سابق اران و شروان، چند خان‌نشین پدید آمد که از آن جمله‌اند خان‌نشینهای قراباغ، شکه (شکی)، شروان، گنجه، باکو، نخجوان، قبه (قوبا) و دربند. گذشته از خان‌نشینهای یادشده، در اراضی این بخش از سرزمین قفقاز، دولتهای کوچکتری نیز پدید آمدند که مَلِک‌نشین نام داشتند و اشراف آن اراضی با عنوان «مَلِک» حکومت می‌کردند. دولتهای کوچک ایلی‌سو (Ilisu)، آرش، کوتکاشن (Kutkashen)، کازاخ (Kazakh) و شمشادیل (Shamshadil) از جملهٔ مَلِک‌نشینها بودند. گذشته از خان‌نشینها و ملک‌نشینها، چند سلطان‌نشین نیز وجود داشت که از آن جمله‌اند: سلطان‌نشینهای ورندین (Varandin)، جرابرد (Jrabard)، گلستان، دیزک (دیزاق) (Dizak) و خاچن (خاچین) (Khachen) که شمار جملگی آنها به هفده خان‌نشین، ملک‌نشین و سلطان‌نشین می‌رسید.

این دولتهای محلی بسیار کوچک بودند. به عنوان نمونه خان‌نشین قراباغ شامل چند مَلِک‌نشین و سلطان‌نشین بود. در این تقسیمات، خان‌نشینها از همه عمده‌تر بودند. سلطانهای مناطق کوتکاشن، آرش و ایلی‌سو تابع و وابستهٔ خان شکی بودند. خانهای شکی، قراباغ و قوبا (قبه) عمده‌ترین خانهای سرزمین مورد نظر ما محسوب می‌شدند. پس از آنان خانهای نخجوان،

---

۱. کسروی، احمد. "*شهریاران گمنام*". تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۶۴-۲۶۵.

باکو و دربند قرار داشتند. خان‌نشین ایروان، پیش از الحاق مجدد به ارمنستان، که بعدها به عنوان تختگاه جمهوری ارمنستان شناخته شد، از اهمیت نسبی برخوردار بود. در خان‌نشینها، خانها از قدرت فراوان برخوردار بودند[1].

پیش از تأسیس خان‌نشین قراباغ، در عهد دولت صفویان، نواحی (محالهای) دیزاق، ورنده، خاچن (خاچین) و محالهای پنجگانهٔ ارمنی تابع بیگلربیگی (سرفرماندار) بودند که از سوی شاهان صفوی منصوب می‌شدند. این وضع تا زمان حکومت نادرشاه ادامه داشت. مدتی نیز قراباغ در زیر فرمان سردار آذربایجان بود که از سوی شاهان صفوی منصوب می‌شدند. بر هر یک از محالهای قراباغ خانهای کوچک و مَلِکانی حکومت می‌کردند[2].

مؤلف ***تاریخ قراباغ***، ضمن شرح مطالب مربوط به این سرزمین، شهر بردع (برذعهٔ قدیم) را که زمانی شهر عمده و تختگاه اران بوده، از شهرهای خان‌نشین قراباغ دانسته است. از این نوشته به روشنی می‌توان دریافت که اران مقام پیشین خود را از دست داده و این تختگاه کهن اران به صورت بخش و شهری از بخشها و شهرهای قراباغ درآمده بود. و امّا در مورد بافت اهالی شهر، مؤلف مذکور می‌نویسد که «اهل شهر (بردع) در قدیم ارمنی و یا غیرملت (غیرمسلمان) بوده‌اند»[3].

در دوران سلطنت نادرشاه، شخصی به نام پناه‌خان (پناه‌علی‌خان) از ایل جوانشیر دیزاق، از طایفهٔ اویماق ساروجلو که به پناه‌علی‌بیگ ساروجلوی جوانشیر شهرت داشت و از خدمتگزاران نادرشاه بود، چنان که مؤلف ***تاریخ قراباغ*** اشاره کرده‌است، مغضوب شد و هنگام اقامت نادر در خراسان به سال ۱۱۵۰ هجری، با اغتنام فرصت، به همراه تنی چند از یاران خویش گریخت و به ولایت قراباغ روی آورد. وی مدتی نیز در ولایت شکی، در محال قَبَلَه اقامت گزید[4]. فرزندش ابراهیم خلیل‌خان که در خراسان بود، نزد پدر آمد و در قراباغ سکنی گرفت. پس از قتل نادر، در سال ۱۱۶۰ هجری، پناه‌خان گروهی راگرد خویش آورد و کسانی را از

1. *Istoriia Azerbaijana*..., T. 1, p. 334-336.

۲. جوانشیر قراباغی. میرزا جمال. "تاریخ قراباغ". نسخهٔ خطی همراه با ترجمه، باکو، ۱۹۵۹، ص ۶.

۳. *همان*. ص ۴.

۴. *همان*. ص ۶-۸.

ولایتهای شروان و شکی و گنجه و ایروان و قراباغ با خود متحد ساخت و بر سرزمین قراباغ، جز از محال خمسهٔ ارامنه، مسلط شد. خانهای شروان و شکی در آغاز با پناه‌علی‌خان از در مخالفت درآمدند، ولی سرانجام با او صلح کردند. پناه‌خان در سایهٔ پشتیبانی ایلهای جوانشیر و اوتوزایکی (سی و دوگانه) و دیگر طوایف، توانست موقعیت خود را تحکیم بخشد.

پس از قتل نادرشاه، برادرزادهٔ او علیقلی‌خان که خود را عادل‌شاه نامیده بود، در غرب ایران خود را جانشین نادر خواند. علیقلی‌خان در سال ۱۱۶۱ هجری (۱۷۴۵ میلادی) پناه‌علی نامبرده را به لقب خانی ملقب، و وی را به حکومت قراباغ منصوب نمود[۱].

پناه‌علی‌خان قلعهٔ بیات را ساخت و با خانواده و سپاهیان خود در آن قلعه مستقر شد. با قدرت‌یافتن او، فرمانروایان شروان و شکی و چند تن از ملوک قراباغ که احساس نگرانی می‌کردند، به خان گنجه، حاجی‌چلبی‌خان نامه نوشتند و با او متحد شدند. پیکارهایی میان طرفین روی داد که نتیجه‌ای از آن به دست نیامد.

درفاصلهٔ زمان قتل نادر تا اوایل حکومت کریم‌خان زند، ایران دستخوش اختلافهای دودمانی فراوان بود. در این زمان پناه‌علی‌خان فرصت یافت تا از این اختلافها بهره جوید و به تحکیم موقعیت خویش مبادرت ورزد. این زمان میان او و لشکریان فتحعلی‌خان افشار، سردار اورمیه، پیکارهایی روی داد. فتحعلی‌خان با توسل به نیرنگ، ابراهیم خلیل فرزند پناه‌علی‌خان را به اورمیه دعوت کرد و در آنجا او را به زندان افکند. عاقبت کریم‌خان زند وی را از زندان خلاص کرد و «به حضور خود آورده، اسب و شمشیر و خلعت و فرمان خانی و حکومت قراباغ را داده، با اعزاز و اساس تمام به قراباغ راهی نموده و به پناه‌خان از راه لطف و مهربانی و مزید محبت خواهش کردند که باید چند وقت در نزد من باشد»[۲]. پناه‌علی‌خان به شیراز رفت و ابراهیم با عنوان خانی جانشین پدر شد و بر مسند حکومت نشست. پناه‌علی خان مدتی در شیراز ماند و در آنجا درگذشت. کریم‌خان جسد او را با احترام و تکریم به قراباغ فرستاد که در ناحیه‌ای که به نام آغدام (Aghdam) شهرت دارد، مدفون گشت[۳].

---

۱. همان. ص ۱۰-۱۵.

۲. همان. ص ۲۱-۲۲.

۳. همانجا.

ابراهیم‌خان از سال ۱۱۷۴ هجری (۱۷۵۶ میلادی) تا ۱۲۲۱ هجری (۱۸۰۶ میلادی) در قراباغ حکومت کرد[۱]. در عهد او خان‌نشین قراباغ نیرو گرفت. وی نه‌تنها بـر قـرابـاغ، بـلکه بـر نخجوان نیز فرمان راند.

هنگامی که آقامحمدخان قاجار به عزم تصرف قفقاز عازم این سرزمین شد، ابراهیم‌خان رسولانی را نزد زوبوف (Zubov)، سردار روسی فرستاد و بنابر نوشتهٔ مؤلف ***تاریخ قراباغ*** «از صمیم خاطر اطاعت و اظهار خلوص و صداقت دولت علیهٔ روسیه کـرد و عـریضهٔ عـقیدت فریضه هم به حضور امپراتوریسهٔ عـظما (کـاترین دوم مـلکهٔ روسـیه) نـوشت»[۲]. بـدین‌روال ابراهیم‌خان، حاکم قراباغ که از کریم‌خان زند فرمان حکومت قراباغ را دریـافت نـموده بـود، در دشمنی با شاه قاجار تا آنجا پیش رفت که به دولت روسیه پیوست.

پس از قتل آقامحمدخان قاجار در قلعهٔ شوشی، ابراهیم‌خان بار دیگر به قراباغ بازگشت و در مقرّ حکومت قرار گرفت[۳]. در سال ۱۸۰۵ مـیلادی (۱۲۱۹ هـجری)، نـیروهای روسـی بـه فرماندهی ژنرال تسیتسیانوف (Tsitsianov) به قراباغ درآمدند[۴]. در سال ۱۸۰۶ میلادی (۱۲۲۱ هجری)، ابراهیم‌خان پس از چهل‌وچهار سال حکومت درگذشت. پس از او مهدی قلی‌خان با فرمان امپراتور روسیه، هفده‌سال و چند ماه در قراباغ حکومت کرد[۵].

در سال ۱۷۹۷ میلادی (۱۲۱۱ هجری) شمار ارامنه در قراباغ یازده هزار خـانوار بـوده است. این نکته در فرمان پاول اول (Pavel (Paule)) امپراتور روسیه مشخص گشته‌است[۶]. در دههٔ چهارم سدهٔ نوزدهم میلادی، حدود هفتصد خانوار ارمنی از ایران به قراباغ مهاجرت کردند. از این عده، بعدها سیصد خانواده به ایران بازگشتند. گروه کثیری از ارمنیانی که در آن سرزمین مانده بودند، به سبب ابتلاء به بیماری طاعون که در قراباغ شایع شده بود، درگذشتند[۷]. در سال

---

۱. همان، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۲۸-۲۹.

۳. همان، ص ۳۷.

۴. همان، ص ۵۶-۵۷.

5. "Polnoe sobranie zakonov Rossiskoi imperii", T. XXIV, p. 761.

6. "Nagornyi Karabakh, Istoricheskaia spravka", Erevan, 1988, p. 19.

7. *Ibid.*

۱۹۱۴ میلادی در قراباغ ۲۲۲ کلیسای ارمنی وجود داشت و شمار مسیحیان آن استان ۲۰۶۷۶۸ نفر بود که در ۲۲۴ روستا زندگی می‌کردند[1].

دیگر از عمده‌ترین خانات قفقاز، خان‌نشین شکه (شکی) بود و چنان که اشاره شد، حاجی‌چلبی‌خان این خان‌نشین را بنیاد نهاد. وی کوشید حاکمیت خود را در سرزمینهای همجوار نیز گسترش دهد. در اواسط سدهٔ هجدهم میلادی (دوازدهم هجری) وی توانست مناطق قَبَلَهْ و آرش را به تصرف آورد و سلطان‌نشینهای این منطقه را تابع خود کند. حاجی‌چلبی‌خان به منظور سلطه بر گنجه و قراباغ نیز تلاش بسیار کرد. خانهای قراباغ، گنجه، نخجوان و ایروان که از قدرت‌یافتن حاجی‌چلبی‌خان نگران شده بودند، با شاه گرجستان متحد شدند. در سال ۱۷۵۲ میلادی (۱۱۶۵ هجری) تیموراز (Teimuraz) شاه گرجستان و فرزندش هیراکلی (Hirakli) با سپاهیان خویش به گرجستان حمله بردند. چند خان برای گفتگو با هیراکلی به گنجه آمدند. چون هیراکلی اندیشهٔ تصرف شکی و قراباغ را در سر داشت، لذا حاجی‌چلبی‌خان با سپاه خویش به لشکر هیراکلی که در آن زمان شاه گرجستان بود، حمله برد و او را مغلوب کرد و سپس نواحی گنجه، کازاخ و برجعلی را متصرف گشت. در سال ۱۷۵۵ میلادی (۱۱۶۸ هجری) حاجی‌چلبی‌خان به سوی شروان تاخت. این زمان حسین‌علی‌خان قبه‌ای به یاری خان شروان شتافت. در پیکاری که میان طرفین روی داد، حاجی‌چلبی‌خان با تحمل تلفات سنگین عقب نشست.

خان‌نشین شکی در اواخر دوران حکومت حاجی‌چلبی‌خان به یکی از نیرومندترین خانات منطقه بدل شد که مرکز آن شهر نوخا (Nukha) بود. پس از درگذشت حاجی‌چلبی‌خان در سال ۱۷۵۵ میلادی (۱۱۶۸ هجری)، خانات شکی روبه ضعف نهاد و به صحنهٔ مبارزه میان اشراف محلی بدل گشت[2].

خان‌نشین قبه (قوبا) یکی دیگر از خاناتی بود که بر سر راه بازرگانی داغستان و جنوب روسیه قرار داشت. خانهای قوبا بنابر معمول دست‌نشاندهٔ شاهان ایران بودند. مقرّ خانهای قوبا

---

1. *Ibid*.

2. *Istoriia Azerbaijana*..., T.1, Baku, 1958, p. 336-337.

(قبه) در آغاز قلعهٔ خودات (Khudat) بود که از سال ۱۷۳۵ میلادی (۱۷۴۸ هجری) به قوبا منتقل گردید. در نیمهٔ اول سدهٔ هجدهم میلادی (قرن دوازدهم هجری) حسین‌علی‌خان که از دست‌نشاندگان نادرشاه بود، عنوان خان قوبا و حکومت آن سرزمین را داشت. وی پس از قتل نادر نیز توانست همچنان در رأس حکومت قوبا، باقی بماند. حسین‌علی‌خان بعدها با دولت روسیه رابطهٔ نزدیک برقرار کرد و هدایایی از دربار امپراتوری روسیه دریافت نمود.[۱] وی در سال ۱۱۷۱ هجری (۱۷۵۸ میلادی) درگذشت.[۲] فرزند او فتحعلی‌خان جانشین پدر شد و درصدد تحکیم موقعیت خان‌نشین قوبا برآمد. فتحعلی‌خان کوشید تا خان‌نشینهای مجاور را ضمیمهٔ خان‌نشین قوبا کند. در نتیجهٔ این تلاش، خان‌نشین دربند به خان‌نشین قوبا پیوست، زیرا اهالی از سیاست خشن محمدحسین‌خان دربندی ناراضی شده بودند. متعاقب آن، فتحعلی‌خان با مرتضی‌علی‌خان، شمخال دربند متحد شد. فتحعلی‌خان اراضی حدفاصل میان کوههای قفقاز و سواحل غربی دریای خزر را تا کرانهٔ راست رود سمور به تصرف آورد. وی پس از فتح دربند، محمدحسین‌خان دربندی را از دو دیده کور کرد و نخست در قوبا، و سپس در باکو به زندان افکند. محمدحسین‌خان اندکی بعد در شهر باکو درگذشت. فتحعلی‌خان توانست خان‌نشین باکو را نیز تابع خود کند. وی برای انجام این مقصود خواهر خود خدیجه را به همسری ملک محمدخان، فرزند میرزا محمد، خان باکو درآورد. بدین‌روال خان قوبا توانست امور اقتصادی و سیاسی بخش مهمی از نواحی غرب دریای خزر، از دربند تا مصب رود کورا (کر) را در اختیار گیرد.[۳]

فتحعلی‌خان پس از کسب این موفقیت بزرگ، از خان شروان خراج طلبید، ولی خان شروان به منظور گریز از پرداخت خراج با خان شکی متحد شد. در سال ۱۱۸۰ هجری (۱۷۶۷ میلادی) فتحعلی‌خان به شماخی و شروان حمله برد و این دو سرزمین را میان خود و خان شکی

---

1. *Ibid*, T. 1, p. 340.

۲. باکیخ‌نوف، عباسقلی‌آقا *گلستان ارم*... . باکو، ۱۹۷۰، ص ۱۶۱.

3. *Istoriia Azerbaijana...*, T.1, Baku, 1958, p. 340-342.

که از اتحاد با خان شروان سر باز زده بود، تقسیم کرد[1]. فتحعلی‌خان به منظور دستیابی به مقاصد توسعه‌طلبانهٔ خود از ملکهای کوچک مناطق قفقاز بهره می‌جست. از اینجا می‌توان به وجود اختلاف و دشمنی میان خانها و فرمانروایان کوچک قفقاز پی برد. همین اختلاف و دشمنی سرانجام کار را به جایی رسانید که بعضی خانها جانب ایران، برخی جانب روسیه را گرفتند و گروهی نیز با دولت عثمانی نزدیک و متحد شدند. یکی از آنان همین فتحعلی‌خان بود که با دولت روسیه نزدیک شد.

این دشمنی‌ها و اختلافات، توجه کاترین دوم امپراتریس روسیه را بیش از پیش به قفقاز معطوف نمود. دولت روسیه آتش افتراق میان خانهای قفقاز را دامن می‌زد. همین امر موجب دشواریهایی برای ایران در جریان جنگ با روسیه شد.

خان قراباغ، ابراهیم خلیل‌خان نیز طریق نزدیکی با روسیه را در پیش گرفت. وی در سال ۱۱۹۷ هجری (۱۷۸۳ میلادی) به کاترین دوم امپراتریس روسیه نامه نوشت و رسولانی به سن‌پترزبورگ فرستاد و مراتب تابعیت خود را به امپراتوری روسیه اعلام نمود[2].

محمدخان، حاکم ایروان نیز طی نامه‌ای از دولت روسیه خواست که او را مورد حمایت قرار دهد. به نوشتهٔ مؤلف **تاریخ قراباغ**، وی «ایلچی به نزد سردار سیسیانوف فرستاده، اعانت خواست»[3]. وی در نامهٔ خود نوشت: «هرگاه سردار (سیسیانوف = تیستسیانوف) تشریف آورند و ما را اعانت فرمایند، قلعهٔ ایروان را به سردار داده، خودمان اطاعت دولت علیهٔ عالیهٔ روسیه را قبول می‌کنیم»[4].

چنین بود خلاصه‌ای از وضع قفقاز.

از میان‌رفتن نام اران را در چند نکته می‌توان خلاصه کرد:

۱. وجود اقوام دارای منشاء و زبانهای مختلف در سرزمین مذکور از دوران کهن تا سدهٔ بیستم میلادی.

---

1. *Ibid*, T.1, p. 342.

2. *Ibid*, p. 350.

۳. جوانشیر قراباغی، میرزا جمال. "تاریخ قراباغ..." . باکو، ۱۹۵۹، ص ۴۱.

۴. همانجا.

بی‌گمان یکی از دلایل ناهمگونی و جدایی اقوام آن سرزمین وجود موانع طبیعی سخت‌گذر بوده که در طول هزاره‌ها مانع نزدیکی اقوام مذکور بوده‌است. مسعودی در ذکر کوهها و سرزمین قفقاز که از آنها به‌صورت «جبل‌قبخ» یادکرده است، چنین می‌نویسد: «جبل قبخ کوهی بزرگ است و ناحیهٔ آن، ناحیه‌ای معتبر است و شامل ممالک و اقوام بسیار است. در این کوهستان هفتاد و دو قوم هست که هر قوم شاه و زبانی جدا دارد... و جز آفریدگار عزّ و جلّ شمار قبایل اطراف آن راکس نداند.»[1] اصطخری ضمن شرح کوه دربند می‌نویسد: «هفتادوآندی گروه بر آن کوه باشند و هر یکی زبانی دیگر گویند، چنان که همسایه زبان همسایه نداند»[2].

این جدایی و چندگانگی تا سدهٔ بیستم میلادی (سیزدهم هجری) همچنان باقی بود و چنان‌که پیشتر اشاره شد، تنها در سرزمین اران شمار خان‌نشینها، مَلِک‌نشینها و سلطان‌نشینها به هفده می‌رسید. همین جدایی، عامل مهمی در امر فقدان حکومت مرکزی بود.

۲. فقدان حکومت مرکزی مقتدر، مانع بزرگی در راه اتحاد همهٔ اقوام و قبایل ساکن اران بود. در اران برای مدتی قابل توجه، حکومتی متمرکز و مقتدر وجود نداشت. این سرزمین یا تابع ایران و یا دستخوش حملهٔ خزران و دیگر بیگانگان چون ترکان، مغولان و دیگران بود.

۳. فقدان حکومت مرکزی، مانع از آن بود که زبان واحدی به عنوان زبان رسمی و همگانی مردم این سرزمین پدید آید. در نتیجه گویشهای محلی با گذشت زمان رو به انقراض نهادند و زبان ترکی جای آنها را گرفت. با این وصف تا اواسط نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم، زبان ترکی نتوانست به صورت زبان نوشتاری درآید. پیش از این زمان، زبان پارسی دری که پیش از نفوذ تازیان و ترکان، زبان نوشتاری مردم این سرزمین بود، مدتها به عنوان زبان نوشتاری باقی ماند و تا سدهٔ بیستم میلادی همچنان ادامه داشت. دلیل روشن این مدعا، وجود آثار علمی، ادبی، تاریخی و نیز وجود مطبوعات فارسی در آن سرزمین است.

۴. فقدان حکومت مرکزی سبب ایجاد دولتهایی از اقوام و قبایل متعدد به صورت

---

۱. مسعودی، علی‌بن حسین "*مروج الذهب و معادن‌الجوهر*". ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۷۳

۲. اصطخری، ابواسحق ابراهیم، "*مسالک و ممالک*". به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۵۷، ج ۱.

خان‌نشین، ملک‌نشین و سلطان‌نشین در سرزمین اران شد و آن را به قطعات پراکنده منقسم کرد. همین عامل سبب گشت که اقوام و قبایل جداگانه، نامهای محلی خود را حفظ کنند و اندک‌اندک، نام کهن و تاریخی اران را از خاطر بزدایند.

ارمنستان که وحدت قومی خود را با وجود تقسیم‌شدن میان دو دولت روم‌شرقی و ایران حفظ کرد و نیز گرجستان، با وجود بعضی تفاوتهای قومی، توانسته بودند وحدت زبانی و قومی خود را قوّت بخشند و نام پیشین خود را حفظ کنند. در ارمنستان نام تاریخی آن سرزمین برجا ماند و در ایبری یا ایبریا، چون گرجیان تفوق یافتند، توانستند با ایجاد دولتی بالنسبه مقتدر، وحدتی نسبی در آن سرزمین برقرار کنند. گرچه تاکنون بعضی اختلافهای قومی در گرجستان وجود دارد، با این وصف مردم آن سرزمین دست تجاوز به نام دیگر اقوام و سرزمینها دراز نکردند.

با وجود سلطهٔ امپراتوری روسیه بر قفقاز، در ارمنستان و گرجستان نامهای تاریخی مردم همان سرزمینها برجا ماند، ولی چون در اران به دلایل یادشده، نام تاریخی آن سرزمین به دست فراموشی سپرده شده‌بود، تنها نامهای محلی کوچک برجای ماندند و کل منطقه به صورت بخشی از سرفرمانداری روسیه در قفقاز شناخته می‌شد که شهر تفلیس مرکز آن به شمار می‌رفت. این شهر بعدها تختگاه گرجستان شد.

پس از سقوط امپراتوری روسیه، این نیاز پدید آمد که نامی برای این سرزمین قطعه‌قطعه شده برگزیده شود. زبان ترکی بهانه‌ای برای این نامگذاری شد که ترکان عثمانی در آن نقش داشتند.

در اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم میلادی، دو جریان فکری و سیاسی در امپراتوری عثمانی قوت گرفت که یکی از این دو اندیشهٔ «اتحاد اسلام» و دیگری «وحدت ترکان» بود که گروه مشهور «ترکان جوان» مبلّغ و مروّج آن بودند. این گروه در سال ۱۹۰۷ میلادی حزبی به نام «حزب اتحاد و ترقی» بنیاد نهادند.

دولت امپراتوری عثمانی که ترکی‌زبان و در عین‌حال مدعی رهبری مسلمین سراسر جهان بود، این دو جریان و دو اندیشه را درهم آمیخت و به خدمت گرفت. سلطان عثمانی از یک‌سو خود را خلیفهٔ مسلمین می‌دانست و از سوی دیگر به کوششهایی که به منظور «وحدت

ترکان» و درست‌تر گفته شود، «ترکی‌زبانان» صورت می‌گرفت، روی خوش نشان می‌داد.

ترکی‌زبانان قفقاز نیز که از سیادت امپراتوری مسیحی روسیه ناخرسند بودند، چون از حکومت قاجار نومید شده‌بودند، در جستجوی تکیه‌گاه دیگری برآمدند و این تکیه‌گاه را در میان ترکی‌زبانان آسیای صغیر یافتند. اینان در آغاز عصر مشروطیت تلاش بسیار کردند تا بار دیگر با ایران پیوند حاصل کنند. کوششهایی که به خاطر اعتلای جنبش مشروطه در قفقاز صورت گرفت، نشانه‌ای از تعلق‌خاطر مردم آن سرزمین به نهضت مشروطه بوده‌است. وجود مطبوعات مشروطه‌خواه قفقاز و فداکاریهای داوطلبان مشروطه‌خواه آن سرزمین، همه و همه، دلیلی بر صحت این مدعا است. ولی سیاست استبدادی دولت قاجار و تبعیت آن از امپراتوری روسیه، مردم قفقاز را مأیوس کرد. روشنفکران قفقازی که دیگر ایران را پایگاهی برای رهایی خود از سلطهٔ امپراتوری روسیه نمی‌دیدند، ناگزیر به دولت عثمانی و گروه «ترکان جوان» روی آوردند.

در سال ۱۹۱۱ میلادی در شهر باکو حزبی به نام «حزب دموکراتیک اسلامی مساوات» تأسیس یافت که هدف آن ایجاد کشور اسلامی بزرگ و واحد تحت رهبری ترکان آسیای صغیر بود. این حزب هر دو جنبهٔ سیاسی و مذهبی را در خود جمع داشت. بنیادگذاران حزب مذکور محمدامین رسول‌زاده، شریف‌زاده، کاظم‌زاده و چند تن دیگر بودند که از سوی ترکان حمایت می‌شدند.

پس از پیروزی نخستین انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ و برقراری حکومت موقت، سران حزب مساوات موافقت خود را با «جمهوری دموکراتیک روسیه» که پس از برکناری امپراتور نیکلای دوم تأسیس یافته بود، اعلام داشتند. در همین سال کنگرهٔ مشترک حزب مساوات با «حزب فدرالیستهای ترک» برگزار شد. دو حزب نامبرده در این کنگره اعلام اتحاد کردند و نام تازه‌ای برگزیدند و حزب مساوات را «حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساوات ترک» نامیدند که هدف آن اتحاد همهٔ ترکی‌زبانان در یک فدراسیون به رهبری ترکیه بود.

حزب مذکور از این‌پس ادعای خودمختاری و استقلال را عنوان کرد. در کنگرهٔ حزب، رسول‌زاده، گوجینسکی، اوسوبگ‌اف، آقایف و چند تن دیگر به عضویت کمیتهٔ مرکزی انتخاب شدند. ارگان مطبوعاتی حزب روزنامهٔ ***استقلال*** بود.

در دوران جنگ جهانی اول، پس از دومین انقلاب روسیه، در سال ۱۹۱۷ و کناره‌گیری

دولت روسیه از جنگ، ترکان نفوذ خود را در قفقاز گسترش دادند. در ۱۵ سپتامبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان ترک به فرماندهی نوری‌پاشا، شهر باکو را تصرف کردند. مساواتیان که در ماه مه همان سال دولت خود را در شهر تفلیس تشکیل داده‌بودند و نام «جمهوری آذربایجان» برخود نهاده، اعلام استقلال کرده‌بودند، در سایهٔ ورود سپاهیان عثمانی، از گنجه که آن‌زمان یلیزاوتوپل Elizavetopol (الیزابتوپل) نام داشت، به باکو منتقل شدند.

گمان می‌رود گذاردن نام آذربایجان بر اران و شروان بنابر تمایل و به پیروی از سیاست ترکان بوده‌است، زیرا ترکان با وجود چندین حمله به آذربایجان و کشتار فراوان، همواره مقاومت شدید مردم آذربایجان را برابر خود مشاهده کردند و بنابراین قادر نبودند از راههای مستقیم مردم آذربایجان را به حمایت از خود وادارند. از این‌رو طریق غیرمستقیم درپیش گرفتند و درصدد برآمدند نخست قفقاز و آذربایجان راستین را زیر نام ساختگی «آذربایجان» متحد گردانند و سپس در موقع مناسب حاکمیت خویش را برآن مستقر سازند.

در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ سپاهیان انگلستان به فرماندهی ژنرال تومسون شهر باکو را اشغال کردند و سپاه ترک راکه در جنگ شکست یافته‌بود، از آن سرزمین بیرون راندند. با این وصف دولت «جمهوری آذربایجان» که توسط مساواتیان تأسیس یافته بود، همچنان از طرف انگلیسی‌ها به رسمیت شناخته شد.

دولت مساوات حدود دو سال زیر عنوان «دولت جمهوری آذربایجان» بر اران و شروان حکومت کرد. این وضع تا ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ میلادی ادامه یافت. در این تاریخ واحدهای ارتش سرخ به شهر باکو درآمدند، دولت مساواتیان را ساقط و تنی چند از سران حزب و دولت مذکور را اعدام کردند. از همین تاریخ در باکو و پیرامون آن حکومت شوروی اعلام شد، ولی دولت جدید نیز نام «آذربایجان» را همچنان باقی نگاه داشت. بدین‌روال نام «آذربایجان» نخست از سوی ترکان و مساواتیان، سپس دولت انگلستان و سرانجام حکومت بلشویک‌های روسیه باقی نگاه داشته شد.

در این که سرزمین قفقاز و به دیگر سخن اران و شروان در سراسر طول تاریخ هیچگاه نام آذربایجان نداشته‌است، جای اندک شبهه و تردیدی نیست. استاد بارتولد، دانشمند روس دربارهٔ اطلاق نام آذربایجان بر اران چنین نظری ابراز داشت:

«نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می‌رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند...نام آذربایجان از این نظر برگزیده شد. هرگاه لازم باشد نامی انتخاب شود که بتواند سراسر جمهوری آذربایجان را شامل گردد، در آن صورت می‌توان نام اران را برگزید»[1].

احمد کسروی مشابه نظر بارتولد را عرضه کرده و نام راستین جمهوری آذربایجان را اران دانسته و چنین نوشته است: «شگفت است که اران را اکنون آذربایجان می‌خوانند. با آن که آذربایجان یا آذربایگان نام سرزمین دیگری است که در پهلوی اران و بزرگتر و شناستر از آن می‌باشد و از دیرین‌زمان که آگاهی در دست هست، همواره این دو سرزمین از هم جدا بوده و هیچگاه نام آذربایگان بر اران گفته نشده‌است. تاکنون ندانسته‌ایم که برادران ارانی ما...برای چه نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده، دست یغما به سوی آذربایگان دراز کردند؟...بلکه از این است که برادران ارانی ما در آغاز زندگانی ملی پشت پا به تاریخ و گذشتهٔ سرزمینشان می‌زنند و این خود زیانی بزرگ است و آنگاه تاریخ مانند چنین کار شگفت سراغ ندارد»[2].

1. Bartold V.V., *Sochineniia*, Tom II, chast 1, Moscow, 1963, p. 703.

۲. کسروی، احمد. "*شهریاران گمنام*". تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۶۵؛ برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: رضا، عنایت‌الله. *آذربایجان و اران* (آلبانیای قفقاز). تهران، ۱۳۷۲.